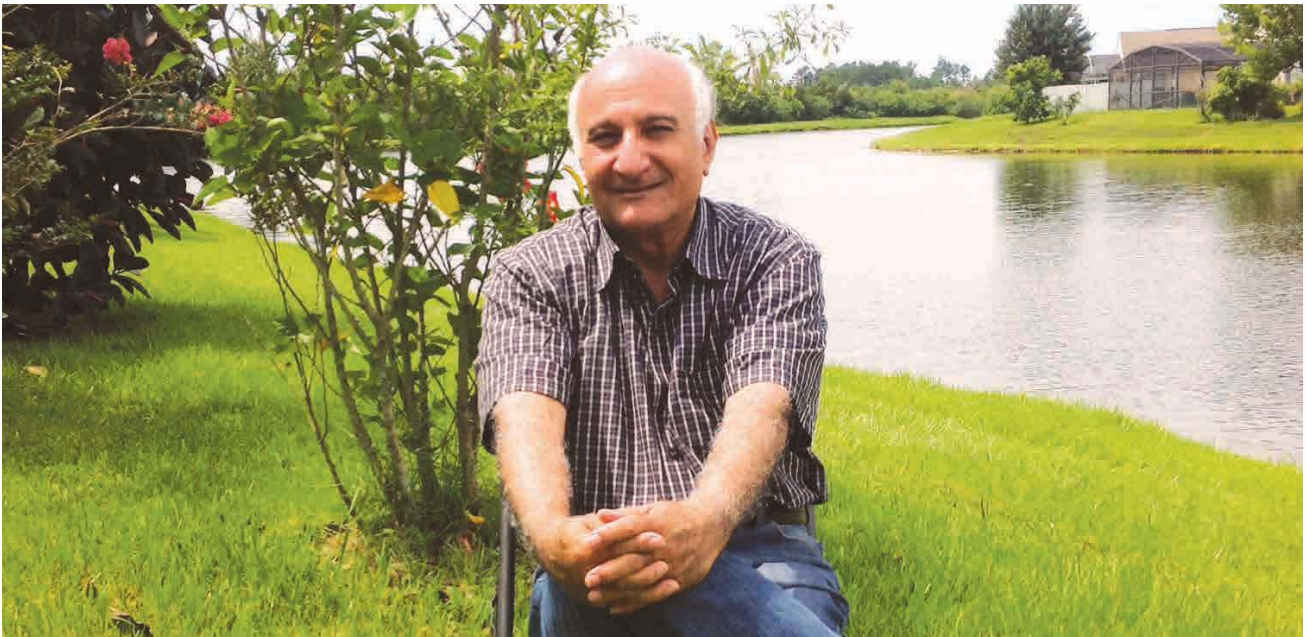


ریشه مشکلات اقتصاد کشور چیست؟



هم شرکت‌داری یک سرمایه‌گذار مالی، یعنی کسی که به چند و چون کارکرد بخش‌های اقتصاد کاری ندارد و در درجه اول ملاحظه و خواسته او افزایش قیمت دارایی‌های کاغذی مانند سهام است. به این نکته هم ظاهراً توجه نمی‌شود که رونق اقتصاد منجر به رونق بورس می‌شود، ولی رونق دادن به بازار سهام عامل رونق اقتصادی نبوده، بلکه عامل ایجاد یک بازار مخدوش مالی است. این نامه خود در واقع شرح مسوولی است.

پس از این کنش‌ها و واکنش‌ها در دولت که جزئیات آن بر ناظران بیرونی پوشیده است، دولت با یک بسته سیاستی به میدان آمده است همان بسته قدیمی که در گذشته نیز باز کردن آن جز تورم و آشفتگی حالی اقتصاد نتیجه دیگری نداشته است. یکی اینکه به جای توجه به مشکلات طرف عرضه، تحریک تقاضا مورد توجه است، آن هم از طریق اقداماتی از قبیل اعتبارات بانکی، هزینه‌های بودجه‌ای و کمک مالی به صادرات و مانند آن که عدم توفیق این شیوه‌ها به دفعات آزمون شده است. به‌طور خلاصه باید گفت که وجود تورم موجود، خود نشان‌دهنده عدم پاسخگویی عرضه به تقاضا است؛ یعنی نشان از وجود مازاد تقاضا است و تحریک بیشتر تقاضا نیز به جز تورم بیشتر نتیجه‌ای به‌دست نخواهد داد.

اخیراً مطالبی در نشریات پیرامون سیاست اعتباری

طرف عرضه باید حل شود. برخی افراد این نکته را تحت‌عنوان بهبود فضای کسب‌وکار مطرح کرده‌اند که بخشی از همان بحث کلی ضرورت حل مشکلات طرف عرضه بخش‌های اقتصادی است لیکن مسوولان اقتصادی حتی شنیدن این بحث را نیز تایید نمی‌کنند چه رسد به اینکه حداقل بگویند این مسائل وجود دارد، اما به هر دلیل ما راه چاره را نمی‌دانیم یا می‌دانیم و به دلایلی دستمان بسته است و مشابه این نوع توجیه‌ها. علائمی که از اخبار رایج دیده می‌شود، بیان‌کننده برخی واقعیت‌ها است که برای یک ناظر بیرونی پرسش‌برانگیز به نظر می‌رسد.

برای مثال به نامه چهار وزیر دولت می‌توان توجه کرد. یک واقعیت اینکه طبق قانون اساسی هر وزیر عالی‌ترین مدیر اجرایی بخش مربوط است. رئیس‌جمهور وظیفه اداره هیات دولت را به عهده دارد. حال مشاهده می‌شود به جای اینکه رئیس‌جمهور از وزرا در مورد مشکلات بخش تحت مدیریت آنان و احیاناً چرایی عدم پیشرفت امور بازخواست کند، وزیر اجرایی از رئیس‌جمهور می‌خواهد که مشکلات بخش او حل شود! آن هم نه اینکه راه چاره‌ای برای مشکلات اندیشیده شود بلکه مشخصاً هدف اصلی مورد نظر، رونق در بازار سهام از طریق تزریق نقدینگی است! تصویری که ترسیم می‌شود نقش شرکت‌داری این مسوولان است و آن

دکتر محمد طیبیان- بسیاری از صاحب‌نظران و اندیشمندان به دفعات این پرسش را مطرح کرده‌اند که ریشه مشکلات اقتصاد کشور چیست؟ بسیاری بر این باورند که بهره‌جویی یک مشکل اساسی است. علاوه بر آن بسیاری مسائل دیگر نیز مطرح می‌شود که نیازمند توجه هستند. در اینجا به برخی از آنان اشاره می‌شود.

به‌طور کلی می‌توان گفت که از نظر تولید پایدار، اقتصاد کشور ما هنوز یک اقتصاد کشاورزی است، آن هم یک بخش کشاورزی در کشوری که با بحران آب روبه‌رو است. سایر بخش‌ها عمدتاً مانند یک خیمه بادی هستند که اگر از طریق درآمد نفت به داخل آنان دمیده نشود آثار فرو نشستن آنها هر آینه ظاهر می‌شود و دولت‌ها در مقاطعی که درآمد نفت مکفی نبوده دمیدن نقدینگی را چاره امر دیده‌اند که آن نیز یک اثر حقیقی کوتاه‌مدت و در مقابل آن تورم بلندمدت ایجاد کرده است.

به جز برخی از مسوولان دولتی از قبل انقلاب تاکنون هیچ فرد مطلع اقتصادی منکر این واقعیت که تزریق نقدینگی تورم‌زا است، نبوده است. در ارتباط با مسوولان اقتصادی گرانقدر دولت فعلی نیز یک بی‌توجهی شگفت‌انگیز خود را آشکار می‌کند. از اول شروع به کار دولت، فعالان بخش خصوصی و اقتصاددانان طیف‌های مختلف تذکر داده‌اند که مشکل اقتصاد کشور در حیطه تولید و اشتغال از

فروش خودرو مطرح شده است. سابقه امر نیز چنین است که طی سال‌های اخیر مردم از خرید خودروی نو داخلی اجتناب می‌کرده‌اند. دلیل آن نیز گرانی خودروهای کم کیفیت بوده است. طی همین مدت برخی مطالب در مورد ضرورت کاهش قیمت خودرو در محافل دولتی مطرح شده که با مقاومت صاحب نسق‌های مربوطه مواجه شده و بی‌اثر می‌مانده است. گفته شده که صد هزار خودرو در انبارهای تولیدکنندگان انبار شده و روی دست آنان مانده است. از نظریه اقتصاد می‌دانیم که مردم حاضرند برای خرید کالای خوب قیمت کالای خوب و برای خرید کالای بد قیمت کالای بد را بپردازند، لیکن حاضر نیستند قیمت کالای خوب را در مقابل دریافت کالای بد بپردازند! ریشه مساله فروش نرفتن خودروها هم همین بوده است.

بر حسب آنچه در نشریات آمده است، اخیراً تمهیدی اندیشیده شده و آن هم پرداخت ۲۵ میلیون تومان (تا ۸۰ درصد قیمت خودرو) وام با نرخ ۱۶ درصد به خریداران است. اگر تعداد خودروهای مورد نظر ۱۰۰ هزار باشد این معادل اعتبار ۲۵۰۰ میلیارد تومانی است که بانک مرکزی قرار است تامین کند (بخوانید از طریق افزایش نقدینگی).

در حالی که بانک‌ها نرخ‌هایی در حد ۲۰ تا ۲۲ درصد برای سپرده‌های یک ساله پرداخت می‌کنند و نرخ ضمنی سود اوراق خزانه که در ماه‌های اخیر منتشر شد نیز ۲۳ درصد محاسبه شده است. پرداخت این وام به انتقال رانت قابل‌ملاحظه‌ای به خریداران و فروشندگان خودرو منجر می‌شود.

مشخصاً اگر بازپرداخت وام را پنج سال در نظر بگیریم برای نرخ ۲۰ تا ۲۳ درصد سود، ارزش حال رانت انتقالی معادل ۱۴۰ تا ۲۴۰ میلیارد تومان است. اینکه بالاخره مردم خودروها را ارزان‌تر خریدند (از طریق وام ارزان قیمت) نشان می‌دهد که مصرف‌کننده حرف خود را به کرسی نشاند است. اینکه خودروسازها هم خودروها را به قیمت دلخواه فروخته‌اند نشان می‌دهد که آنان نیز حرف خود را به کرسی نشاندند.

لیکن هر دو اینها با هزینه عمومی که به‌صورت تورم و سایر هزینه‌های محیط زیستی و تداوم ناکارایی به جامعه تحمیل می‌شود و این نیز داستان تکراری است؛ یعنی کسانی که طی ده‌ها سال سیاست صنعتی کشور را بر اساس همین رویه‌های تزریق منابع پی گرفته‌اند و همین شاکله صنعتی را ایجاد کرده‌اند باز هم موفق به ادامه آن، بدون کوچک‌ترین تلاش برای اصلاح در ساختارها شده و به‌دنبال همان چاره‌های قدیمی با همان آثار قدیمی رفته‌اند.

ویژگی‌های سیاست‌گذاری اقتصادی در کشور اقتصاد ایران تا آنجا که به کارکرد بخش عمومی مربوط بوده است، هنوز یک اقتصاد پولی کامل نیست. در گذشته‌های دور جوامع از طریق معامله کالایی به دادوستد می‌پرداخته‌اند تا اینکه پول به‌عنوان وسیله مبادله ایجاد شد و نقش مهمی یافت.

اقتصادهای پیشرفته توجه خاصی به پول خود معطوف می‌دارند تا آن را یک واحد ارزش و مبادله قابل اعتماد با ثبات و شفاف نگه دارند. در واقع این اتفاقی است که در کشور ما هرگز رخ نداده است. نه اینکه اصولاً ما سیاست پولی نداشته‌ایم (چون نقدینگی پیوسته با روند نمایی رشد کرده و عملی شدن این پدیده نیز سیاست پولی تلقی نمی‌شود و اصولاً ابزارهای سیاست پولی هم به جز نسبت ذخیره قانونی وجود نداشته است)؛ بلکه پولی شدن اقتصاد به‌صورت کامل رخ نداده و این امر موجب خسران و ناکارآمدی وسیع بوده است؛ به این معنی که دولت‌ها خود به اقداماتی دست زده‌اند که به زبان شفافیت و اعتبار پول کشور تمام شده است. برای مثال تهیه بودجه ارزی و واگذاری سهمیه ارزی و مانند آن. باتوجه به اینکه واحد پول کشور ریال است همه معاملات بخش عمومی باید بر حسب ریال ثبت و قابل اجرا باشد، به این معنی که منطقاً باید بودجه بر حسب ریال به بخش‌ها تخصیص یافته و اگر دلار یا ارز خارجی دیگر لازم می‌شود آن بخش برای خرید ارز مورد نیاز خود از بازار رقابتی، با پرداخت ریال اقدام کند. تدارک بودجه ارزی یا سهمیه‌بندی ارزی نیز ناشی از نرخ‌های متفاوت ارز بوده و تخصیص ارز نشان برخورد ترجیحی با دریافت‌کنندگان ارز رسمی بوده است.

این اقدام خود عامل ابهام بارز در ارزش پول می‌شود؛ یعنی اگر به دو بخش هر کدام صد ریال بودجه تخصیص داده شده و اولی اجازه داشته باشد که معادل ۵۰ ریال ارز سهمیه خریداری کند و دومی چنین اجازه‌ای نداشته باشد. صد ریال برای این دو بخش به یک معنی نیست زیرا صد ریال اولی بیش از صد ریال دومی است و معنی صد ریال دچار ایراد. به‌عنوان مثال دیگر، دولت‌ها و موسسات سهمیه کالا مانند روغن نباتی و برنج و شکر به کارکنان و کارگران ارائه می‌کنند (از طریق تعاونی ادارات، سهمیه و اعانه در مناسبت‌های مختلف و بن کارمندی و کارگری، بسته کالای حمایتی...) و این اقدام را به‌عنوان کمک به جامعه یا کارکنان معرفی می‌کنند.

در صورتی که این اقدامات علاوه بر اینکه پرهزینه و ناکارآمد و ضایعه آفرین است فایده ظاهری آن نیز

ناشی از ابهام در قیمت کالاها و در نتیجه ابهام در ارزش پول کشور است. چون اگر قیمت‌ها مخدوش نمی‌بود و ارزش پول نیز شفاف می‌بود کافی بود که کمک‌های دولتی بر حسب ریال انجام می‌شد و دریافت‌کننده نیز خود به خرید مایحتاج می‌پرداخت؛ بنابراین ریال در برابر برنج دولتی دارای یک ارزش و در مقابل همان برنج در بازار، دارای ارزشی متفاوت است. یک نمونه دیگر اقدامات شهرداری‌ها است که جزئی از بخش عمومی تلقی می‌شوند.

این مطلب بارها شنیده شده که به‌عنوان پرداخت، مثلاً به پیمانکاران، شهرداری تراکم واگذار کرده است. به این معنی که به افرادی اجازه داده به‌عنوان مابه‌ازای کالا یا خدمت ارائه شده به شهرداری، فرد دریافت‌کننده تراکم قواعد محدودیت ساختمانی را زیر پا گذاشته و از طریق تعدی به حقوق مردم اقدام به ساختمان‌سازی کند که قاعدتاً در آن حد ساخت‌ساز برای دیگران غیرمجاز بوده است.

در این مواقع نیز دریافت‌کنندگان این امتیازها در استفاده از آن پروایی به خرج نمی‌دهند و حدی برای خود نمی‌شناسند و نمونه آن نیز در یکی از مناطق غرب تهران رخ داد که به‌دلیل گودبرداری، بخش بزرگی از ساختمان‌های محل در آستانه تخریب قرار دارد. رسمیت یافتن مبادله اجازه تخلف به جای پول یعنی تبدیل کردن اجازه تخلف به یک واحد مبادله در مقابل دریافت کالا یا خدمت، خود پدیده بسیار عجیبی است که نمونه آن کمتر یافت می‌شود. این ساز و کار چنان ضایعه بار است که حتی قیمت تمام شده پروژه انجام شده از طریق واگذاری تخلف مشخص نیست و خود تخلف هم قربانی نامشخص بودن قیمت است؛ زیرا کسانی که نهایتاً آن را به ساخت‌وساز تبدیل می‌کنند باید منتظر بمانند تا انبیه به اتمام رسانده و فروخته شود. بگذریم از هزینه‌های صدها سال آتی که این ساخت‌وسازهای تخلف بنیاد بر زیست بوم شهر وارد می‌کنند. یا یک نمونه دیگر اینکه به فلان بخش یا نهاد یا صندوق و سازمان ... در مقابل «رد دیون» کارخانه‌ها و شرکتهای دولتی واگذار شده است. این نیز ایجاد ابهام در ارزش دارایی‌های عمومی و ایجاد ابهام در جریان‌پذیری و قابلیت مبادله شفاف واحد پول کشور است.

روش اصولی این است که اگر قرار است دارایی بخش عمومی به فروش رود باید از طریق مزایده به فروش برسد و مابه‌ازای آن با پول رسمی دریافت و اگر قرار است دیون دولتی پرداخت شود باید بر اساس پول رسمی محاسبه و پرداخت شود. این نوع اقدامات در نظام‌هایی که دارای سابقه مدیریت کارآمد هستند



نگارنده بیشترین تاثیر منفی را در شکل‌دهی بخش تولید ناکارآمد ایفا کرده در سال‌های پس از انقلاب نیز تشدید شده و در برخی مقاطع ابعاد وسیعی را در بر گرفته و روش‌های تنبیه کارآفرینان و کسبه به حیطه تعزیرات تسری داده شده است. بسیاری از کارآفرینان با ارزش و خدمتگزار کشور سال‌ها وقت خود را صرف پیگیری پرونده‌هایی کرده‌اند که برخی افراد اداری برای آنان ساخته‌اند و البته این افراد نیز واجد انتقاد نیستند؛ زیرا بر اساس قوانینی کار می‌کنند که به‌رغم نیت تهیه‌کنندگان آن، در تضاد با تولید، سرمایه‌گذاری و کارآفرینی قرار دارند. این گونه اقدامات که در مقاطع زمانی مختلف با شدت و ضعف بیشتر یا کمتر انجام شده به سادگی مراحل تولید ارزش را مخدوش و غبارآلود می‌کند و این ضرورت را که فراگردهای تولید کالاها بر اساس میزان ارزشی که تولید می‌کنند ارزیابی شوند، عملاً غیرممکن ساخته و امکان اینکه بخش‌ها و بنگاه‌ها براساس ارزش خلق شده رشد یابند را منتفی می‌کند. اینکه به پول کشور منزلت یک واحد مبادله و ارزش قابل اعتبار با ثبات و شفاف بخشیده شود و فراگرد ایجاد قیمت‌های اقتصادی برای علامت‌دهی صحیح بسامان شود و همچنین جایگاه خلق ارزش در اقتصاد به رسمیت شناخته شده و ارزش تولید شده در اختیار تولیدکنندگان آن قرار گیرد یک گام اولیه است (عدل چه بود؟ آب ده اشجار را/ ظلم چه بود؟ آب دادن خار را). همچنین ضروری است تصحیح اختلال‌های تاریخی در این موارد مورد عنایت قرار گیرد و آن اقدامات اولیه‌ای که قرن‌ها است اقتصاد کشور نیازمند و منتظر تحقق آن باقی مانده و جز از عبور از این مرحله راهی برای ایجاد رشد پایدار در کشور قابل تصور نیست، یک بار با جدیت مورد توجه قرار داده شود.

ارزش تولید شده در بخش ساختمان از بخش‌های تولیدی دیگر به این بخش منتقل شده است. به این نحو بخش‌های مزبور به دلیل تولید ارزش و عدم دریافت آن ضعیف‌تر از آن چیزی مانده‌اند که باید باشند و بخش ساختمان شهری پررونق‌تر از آن چیزی است که ارزش‌آفرینی آن اجازه می‌داده است. به‌عنوان نمونه دیگر مواردی وجود داشته که از هر واحد محصول یک بخش خاص مبالغ ثابتی دریافت می‌شود که این دریافت بر قیمت آن کالا منعکس می‌شود و قیمت تمام شده آن را بالاتر از چیزی که واقعا هست نشان می‌دهد. این منابع در اختیار تولید کالایی دیگر قرار می‌گیرد (تحت عنوان کالای ضروری) که به دلیل همین انتقال در آمدی، این کالا، بر اساس روش‌های دستوری به قیمتی پایین‌تر از آنچه می‌توانست داشته باشد بر خریدار عرضه می‌شود. به‌عنوان نمونه دیگر مخدوش شدن ارزش، به شرایط محصولات کشاورزی داخلی می‌توان توجه کرد. واردات حجیم با ارز دولتی و قیمت‌گذاری اداری و خرید اجباری برخی محصولات از کشاورزان که از ده‌ها سال قبل از انقلاب مرسوم بوده و ادامه یافته، زبان‌های گسترده‌ای به بخش کشاورزی کشور وارد آورده است؛ زیرا ارزش تولید شده در این بخش را به مصرف‌کنندگان و سایر بخش‌هایی که از این محصول به‌عنوان نهاده استفاده کرده‌اند، منتقل کرده است. یکی از یافته‌های شناخته شده علم اقتصاد نقش علامت‌دهی قیمت‌ها در تخصیص منابع است، چه در تولید یا توزیع. در کشور ما از قبل از انقلاب روش قیمت‌گذاری اداری بر اساس روش‌های حسابداری و ملاحظات سیاسی و تنبیه کارآفرینان به علت تخطی از این قیمت‌های اداری مرسوم بوده و این امر که به نظر

عواقب فضایی و سیاسی گسترده دارد لیکن در کشور ما متأسفانه روش‌های عادی و مرسوم است و شاید نیازمند بازنگری. یک اثر دیگر مخدوش کردن قیمت‌ها مخدوش شدن تعیین خلق ارزش در نظام اقتصادی است. به این مثال توجه می‌کنیم. یک بخش خاص محصول خود (مثلاً گاز طبیعی) که نهاده ورودی به یک بخش دیگر است را به قیمتی به مراتب کمتر از قیمت بین‌المللی برای بخش دیگری تامین کرده است. بخش دوم (مثلاً صنایع پتروشیمی) با استفاده از این نهاده ارزان، کالایی تولید کرده که در مجموع بعضاً به قیمت‌های آزاد فروخته است و سود نشان داده است. پرسشی که مطرح می‌شود این است که این سود در حقیقت به کدام بخش تعلق دارد و اگر ارزشی ایجاد شود این ارزش را کدام بخش ایجاد کرده است؟ منطقاً به اندازه اختلاف ارزش اسمی و ارزش دستوری نهاده، ارزش در حقیقت توسط بخش اول تولید شده و به دلیل تصمیم اداری فقط به بخش دوم منتقل شده است. اگر بخشی از این ارزش که به بخش دوم انتقال یافته، به‌عنوان سهم سود سهامدار و سهم سود مدیران توزیع شده باشد، برای انتقال این درآمدها مبنای منطقی وجود ندارد؛ زیرا این بخش تولیدکننده آن ارزش نبوده است. برای ده‌ها سال برداشت عمومی چنین بوده است که کار ساخت‌وساز شهری کاری پرسود است و در واقع نیز چنین بوده است. پرسش این است که آیا آنچه به نظر می‌رسد ارزش تولید شده در این فعالیت است توسط همین بخش تولید شده است؟ و پاسخ نیز این است که به دلیل کنترل اداری بر قیمت مصالح ساختمانی مانند سیمان و فولاد و سایر مصالح ساختمانی، در واقع بخشی از